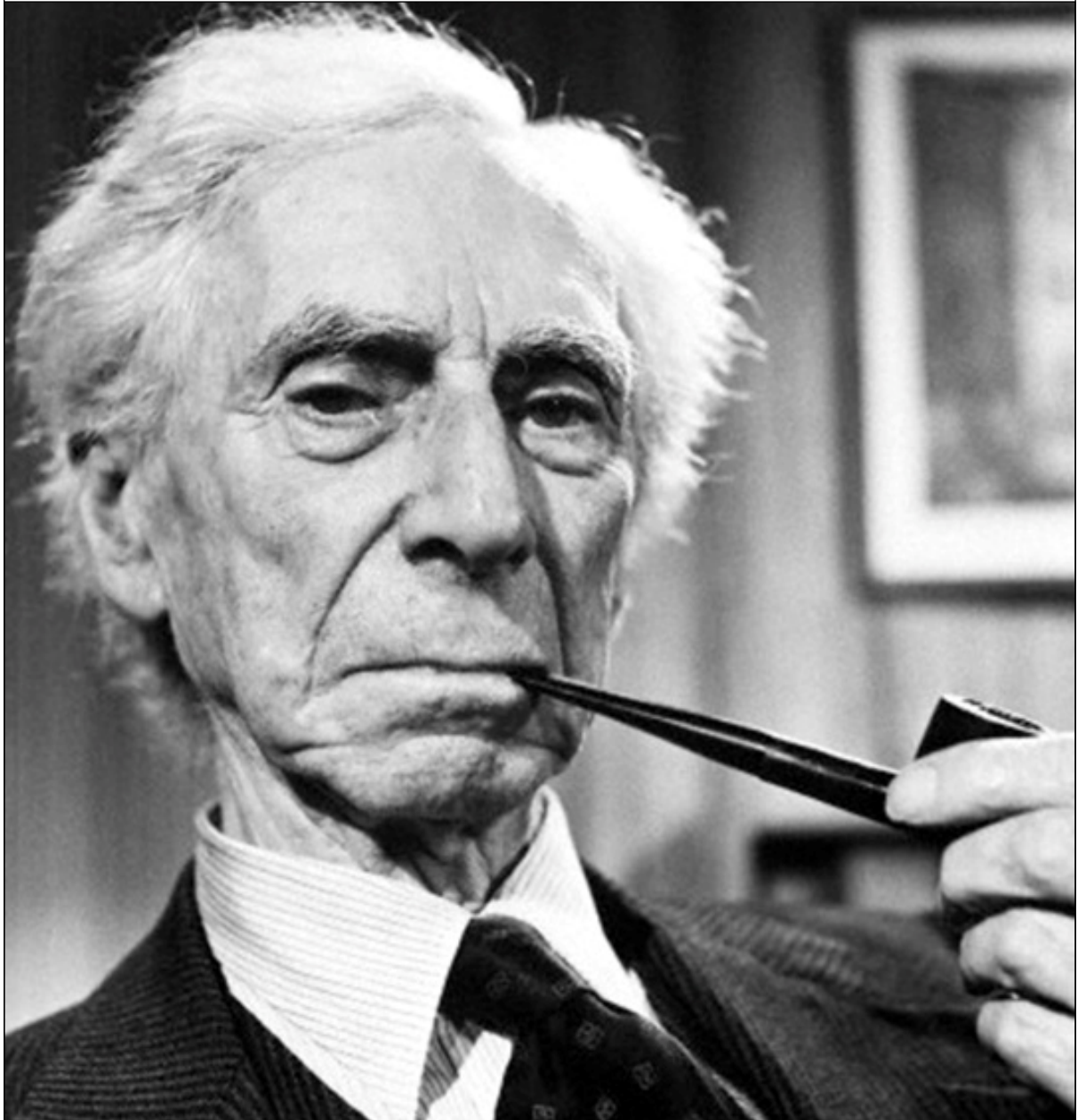


برتراند راسل

آیا خدایے وجود دارد؟

ترجمہ امیر کشفی



یادداشتِ مترجم

آنچه از پی این یادداشت می‌آید مقاله‌ای است که برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰)، فیلسوف و منطقی بریتانیایی، بنا به درخواستِ مجلهٔ *یلیستریتید* در سال ۱۹۵۲ نوشت اما نخستین بار در سال ۱۹۹۷ منتشر شد. راسل در این مقاله با آوردن تمثیل قوریِ چینیِ سماوی این نکته را بازمی‌نماید که اگر وجودِ X (برای مثال، خدایانِ اَلْمِپی یا والهالا) را نمی‌توان ابطال کرد، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که X وجود دارد یا اینکه اعتقاد به وجودِ X معقول است؛ و از این رو، اگر کسی تصدیق کند که X وجود دارد، آنگاه اثباتِ آن مدعا با برهان به عهدهٔ اوست اما ابطالِ آن مدعا به عهدهٔ مخالفانِ آن، یا کسانی که در آن شک می‌کنند، نیست. راسل ادعا می‌کند که هیچ شواهدِ قانع‌کننده‌ای برای وجودِ خدا نیست و در نتیجه، نامحتمل می‌نماید که خدایی وجود داشته باشد.

ا. ک.

آیا خدایی وجود دارد؟

برتراند راسل

ترجمه امیر کشفی

ترجمه فارسی این مقاله بر پایه متن زیر انجام شده است:

Bertrand Russell. **Is There a God?** In *The Collected Papers of Bertrand Russell*. Volume 11. 1997. London and New York: Routledge. pp. 543-48.

□ این مسئله که آیا خدایی وجود دارد؟ مسئله‌ای است که افراد متفاوت و جوامع متفاوت به دلایل بسیار متفاوت درباب آن حکم کرده‌اند. اکثریت وسیع نوع بشر عقیده رایج جامعه خود را پذیرفته است. در اعصار پیشین که درباب آنها تاریخ معین داریم همگان به خدایان متعدد اعتقاد داشتند. یهودیان بودند که پیش از همه به خدای واحد اعتقاد داشتند. عمل کردن به نخستین فرمان خدا، آنگاه که بدیع بود، سخت دشوار بود، زیرا یهودیان اعتقاد داشتند که بعل [Baal] و عشتاروت [Ashtaroth] و داجون [Dagon] و مولک [Moloch] و خدایان دیگر خدایانی واقعی اما شریر اند، زیرا که به دشمنان یهودیان یاری داده‌اند. گام برداشتن از این اعتقاد که این خدایان شریر اند به این اعتقاد که اینان وجود ندارند، گام دشواری بوده است. عصری بود، یعنی عصر آنتیوخوس چهارم، که برای یونانی‌مآب کردن یهودیان کوشش سختی شد. آنتیوخوس فرمان داد که یهودیان باید گوشت خوک بخورند، از ختنه دست بکشند، و استحمام کنند. بیشتر یهودیان در اورشلیم اطاعت کردند، اما در نواحی روستایی مقاومت شدیدتر بود و یهودیان سرانجام تحت رهبری خاندان مکابیان حق خود را بر رسوم و اصول خاص خود استوار کردند. توحید را، که در آغاز تعقیب و آزار یهودیان در آنطایفه اصول اعتقادی تنها بخشی از یک ملت بسیار کوچک بود، مسیحیت و سپس اسلام اختیار کرد، و از این رو، توحید در سرتاسر غرب هندوستان چیره شد. اما توحید از هندوستان به سوی شرق توفیق نیافت: آیین هندو خدایان متعدد داشت؛ آیین بودا در شکل ابتدایی‌اش هیچ خدایی نداشت؛ و آیین کُنفوسیوس از سده یازدهم به پس هیچ خدایی نداشت. اما، اگر درباب حقیقت [یا صدق: truth] هر دین بر اساس موفقیت دنیوی آن می‌باید حکم کرد، برهان به سود توحید برهان سخت محکمی است، چونکه توحید مالک بزرگترین نیروهای زمینی، دریایی، و بیشترین انباشت ثروت بوده است. این برهان در روزگار خود ما سست‌تر می‌شود. درست است که خطر غیرمسیحی ژاپن زایل شده است. اما مسیحیت اکنون با خطر خداناباورانه توده‌های روسی مواجه شده، و، چندانکه ممکن است آدمی بخواهد، قطعی نیست که بمب‌های اتمی برهانی قاطع را در جانب خداباوری [theism] فراهم کند.

۱. «تو را خدایان دیگر جز من نباشد.» (سفر خروج، باب ۲۰، آیه ۳) حتی ده فرمان هم که بر موسی نازل شده وجود خدایان دیگر را مسلم فرض کرده است. - م.

اما بگذارید دست از این شیوه سیاسی و جغرافیایی پرداختن به آدیان بکشیم که مردمان عاقل از عصر یونانیان باستان تاکنون به نحو فزاینده‌ای ردش کرده‌اند. از آن عصر تاکنون کسانی بوده‌اند که حاضر نبوده‌اند که عقاید دینی هم‌نوعان‌شان را منفعلانه بپذیرند، بلکه کوشیده‌اند تا بنگرند که چه دلیل و فلسفه‌ای را در این باره می‌باید بیان کرد. در شهرهای تجاری ایونیا، جایی که فلسفه ابداع شد، در سده ششم پیش از میلاد آزاداندیشانی بودند که در سنجش با آزاداندیشان امروزی کار آسانی داشتند، زیرا که خدایان المپی، هرچند برای تخیل شاعرانه جذاب بودند، چنان نبودند که با کاربرد متافیزیکی عقل تنها از آنان بتوان جانبداری کرد. به نحو عام، آیین اورفئوس [orphism] (که مسیحیت سخت به آن وامدار است) در مقابل این خدایان قرار می‌گرفت و به لحاظ فلسفی، افلاطون که یونانیان نوعی توحید فلسفی سخت متفاوت با توحید سیاسی و ملی‌گرایانه یهودیان را از او گرفته‌اند. آنگاه که جهان یونانی به مسیحیت گروید، این اصول اعتقادی جدید را با متافیزیک افلاطونی ترکیب کرد و از این رو، الهیات [theology] را آفرید. علمای الهیات کاتولیک، از عصر آگوستین مقدس تا عصر حاضر، اعتقاد داشته‌اند که وجود یک خدا را با عقل تنها می‌توان اثبات کرد. توماس آکوئیناس مقدس در سده سیزدهم صورت نهایی را به براهین آنان بیفزود. آنگاه که فلسفه جدید در سده هفدهم آغاز شد، دکارت و لایبنیتس زمام امور را به دست گرفتند، تا اندازه‌ای براهین کهن اصلاح شد و، بیش از همه به سبب مساعی آنان، دیانت در نظر محترم باقی ماند. اما لاک، هرچند خودش به تمامی مسیحی مؤمنی بود، پایه نظری براهین کهن را سست کرد، و بسی از پیروانش، به ویژه در فرانسه، خداناباور [atheist] شدند. سعی نمی‌کنم که ریزه‌کاری براهین فلسفی [اثبات] وجود خدا را از هر جهت بازنمایم. گمان می‌کنم تنها یکی از این براهین هست که همچنان نزد فیلسوفان اعتبار دارد، و آن برهان علت اول [first cause] است. این برهان تأکید می‌کند که، چونکه هر چیزی که روی می‌دهد علتی دارد، باید نوعی علت اول باشد که از آن تمام سلسله آغاز شود. اما این برهان به همان عیب برهان فیل و لاکپشت مبتلاست. می‌گویند (خبر ندارم از اینکه چقدر حقیقت است) که متفکری هندو اعتقاد داشته که زمین بر روی یک فیل قرار گرفته است. آنگاه که پرسیده‌اند که آن فیل بر روی چه قرار گرفته، پاسخ داده که فیل بر روی یک لاکپشت قرار گرفته است. آنگاه که پرسیده‌اند که آن لاکپشت بر روی چه قرار گرفته، گفته است که «از این امر ملولم. بگذارید موضوع را عوض کنیم.» این امر ماهیت نامقبول برهان علت اول را باز می‌نماید. با اینهمه، این را در بعضی رساله‌های به‌غایت نوین در باب فیزیک می‌یابید که ادعا می‌کنند که فرایندهای فیزیکی، که گذشته را ریشه‌یابی کرده، نشان می‌دهد که باید نوعی آغاز ناگهانی بوده باشد و نتیجه می‌گیرند که این امر معلول آفرینش الهی بوده است. این رساله‌ها به دقت از کوشش برای نشان دادن این امر پرهیز می‌کنند که این فرضیه مسائل را روشن‌تر می‌کند.

براهین مدرسی [scholastic] [اثبات] وجود باریتعالی را اکنون بیشتر علمای الهیات پروتستان به سود براهینی جدید رد می‌کنند که در نظر من به هیچ رو بهتر نشده‌اند. براهین مدرسی حاصل مساعی واقعی اندیشه بودند و، اگر استنتاج‌شان سنجیده می‌شد، صدق نتیجه‌شان را اثبات می‌کردند. براهین جدید، که نوگرایان ترجیح‌شان می‌دهند، مبهم‌اند؛ و نوگرایان هر کوششی را برای واضح کردن آنها با بی‌اعتنایی رد می‌کنند. کششی به سوی دل در برابر عقل وجود دارد. تأکید نمی‌کنند که کسانی که براهین جدید را رد می‌کنند غیرمنطقی‌اند، بلکه تأکید می‌کنند که آنان فاقد عاطفه عمیق یا حس اخلاقی‌اند. با اینهمه، بگذارید براهین نوین را بررسی کنیم و بنگریم که آیا چیزی هست که این براهین به راستی اثباتش کند یا نه.^۱

یکی از براهین محبوب بر اساس فرگشت [یا تکامل: evolution] است. جهان پیش‌تر فاقد حیات بوده است، و آنگاه که حیات آغاز شده نوعی حیات پست شامل لجن سبز و دیگر چیزهای ناخوشایند بوده است. به تدریج در جریان فرگشت، حیات به جانوران و گیاهان و سرانجام به انسان مبدل شده است. انسان، چنانکه علمای الهیات به ما اطمینان

۱. راسل تمام براهین سنتی اثبات وجود خدا را مغالطه‌آمیز می‌داند. - م.

می‌دهند، چندان موجود باشکوهی است که او را حاصلی می‌توان محسوب کرد که لجن و سحابی اَعصارِ مدید مقدمه‌ای برای آن بوده است. گمان می‌کنم علمای الاهیات در روابط انسانی‌شان باید خوش‌اقبال بوده باشند. به نظر نمی‌رسد که به هیتلر یا فرمانده ددمنش اردوگاه بلژن اهمیت کافی داده باشند. اگر قدرت مطلق، که تمام زمان را در اختیار داشته، گمان کرده است که رسیدن به این کسان از طریق چندین هزارهزار سال فرگشت ارزشش را دارد، تنها می‌توانم بگویم که سلیقه زیبایی‌شناسی و اخلاقی مورد نظر عجیب و غریب است. باری، علمای الاهیات بی‌گمان امید دارند که جریان آینده فرگشت کسان بیشتری همچون خودشان و کسان کمتری همچون هیتلر را پدید می‌آورد. بیایید امیدوار باشیم. اما، برای پروردن این امیدواری، دست از دلایل تجربی می‌کشیم و در خوش‌بینی‌ای پناه می‌گیریم که تاریخ تاکنون تأییدش نکرده است.

ایراداتی دیگر بر این خوش‌بینی فرگشتی [یا تکاملی] وجود دارد. دلایل محکمی هست تا معتقد شویم که حیات بر روی سیاره ما تا جاودان ادامه نمی‌یابد، چنانکه هر گونه خوش‌بینی که بر بنیاد جریان تاریخ زمین استوار شده است دامنه‌اش باید محدود و موقت باشد. البته ممکن است در جای دیگر حیات یا موجود زنده وجود داشته باشد اما، اگر وجود داشته باشد، از آن هیچ خبر نداریم و هیچ دلیلی نداریم که فرض کنیم که این موجود زنده به علمای پرهیزکار الاهیات بیشتر مشابهت دارد تا به هیتلر. زمین گوشه‌ای به‌غایت کوچک از عالم است و پاره‌ای کوچک از منظومه شمسی. منظومه شمسی پاره‌ای کوچک از کهکشان راه شیری است. و کهکشان راه شیری پاره‌ای کوچک از چندین هزارهزار کهکشان است که تلسکوپ‌های نوین آشکارشان کرده است. در این گوشه بی‌اهمیت کیهان، میان‌پرده‌ای کوتاه وجود دارد در میان دو دوره مدید فاقد حیات. در این میان‌پرده کوتاه، میان‌پرده‌ای بس کوتاه‌تر وجود دارد که مشتعل بر انسان است. اگر به راستی انسان مقصود عالم است، مقدمه آن اندکی مدید می‌نماید. آدمی را به یاد پیرمرد محترم پُرگویی می‌اندازند که داستانی بس دراز و ملال‌آور می‌گوید که سراسرش به تمامی ناخوشایند است تا اینکه مطلبی کمابیش بی‌اهمیت در آن به پایان می‌آید. گمان نمی‌کنم علمای الاهیات دیانتی درخور را برای ممکن ساختن چنین تشبیهی از خود نشان داده باشند.

بیش از اندازه برآورد کردن اهمیت سیاره ما همیشه یکی از معایب علمای الاهیات بوده است. بی‌شک این امر در روزگار پیش از کُپرنیک که گمان می‌کردند که افلاک به گرد زمین می‌گردند کمابیش طبیعی بود. اما چنین دل‌مشغولی به زمین، از عصر کُپرنیک و باز هم بیشتر از عصر اکتشاف نوین نواحی دوردست به پس، کمابیش کوتاه‌بینانه شده است. اگر عالم آفریدگاری داشته است، هیچ معقول نیست که فرض کنیم که او به گوشه کوچک ما به صورت خاص علاقمند بوده است. و، اگر علاقمند نبوده، ارزش‌های او با ارزش‌های ما باید متفاوت بوده باشد، چونکه حیات در اکثریت وسیع نواحی ناممکن است.

برهانی اخلاق‌گرایانه بر اعتقاد به خدا هست که ویلیام جیمز آن را رایج کرده است. بر مبنای این برهان، به خدا باید اعتقاد داشته باشیم، زیرا که اگر اعتقاد نداشته باشیم، درست رفتار نمی‌کنیم. نخستین و مهم‌ترین ایراد بر این برهان این است که در بهترین حالت نمی‌تواند اثبات کند که خدایی وجود دارد، بلکه تنها می‌تواند اثبات کند که سیاستمداران و آموزگاران باید بکوشند تا باعث شوند که مردمان گمان کنند خدایی وجود دارد. اعم از اینکه این امر را می‌باید انجام داد

۱. William James: فیلسوف و روانشناس آمریکایی (۱۸۴۲-۱۹۱۰). او از بنیان‌گذاران اصالت عمل (pragmatism) می‌شمارند. او سودمندی عملی را معیار حقیقت (یا صدق) می‌داند، یعنی اگر اعتقادی موجب رفتاری شود که در عمل سودمند واقع شود، آنگاه آن اعتقاد را حقیقی (یا صادق) می‌توان محسوب کرد. او ادعا می‌کند که اعتقاد به گزاره‌های دینی (نظیر گزاره «خدا وجود دارد»)، که عقل محض نمی‌تواند قاطعانه اثبات یا ابطال‌شان کند، تنها بر اساس عواطف هم امری روا و هم عقلانی است، چونکه اعتقادات دینی برای ما در عمل سودمند است. راسل با این برداشت مخالف است. - م.

یا نه، مسئله‌ای الاهیاتی نیست، بلکه مسئله‌ای سیاسی است. این براهین از همان نوع براهینی‌اند که تأکید می‌کنند که احترام به پرچم را به کودکان می‌باید تعلیم داد. کسی که نوعی احساس دینی صادقانه دارد خرسند به این دیدگاه نخواهد بود که اعتقاد به خدا سودمند است، زیرا می‌خواهد بداند که آیا در واقع امر خدایی وجود دارد یا ندارد. نامعقول است که ادعا کنیم که این دو مسئله یکسان‌اند. در مهد کودک، اعتقاد به بابائونل سودمند است، اما مردمان بالغ گمان نمی‌کنند که این امر اثبات می‌کند که بابائونل واقعی است.

چونکه به امور سیاسی نمی‌پردازیم، این ابطال کافی برهان اخلاق‌گرایانه را در نظر می‌توانیم بگیریم، اما شاید اندکی بیشتر پی گرفتن این امر ارزشش را داشته باشد. نخست آنکه سخت محل تردید است که آیا اعتقاد به خدا تمام آن تأثیرات اخلاقی سودمند را که به آن منسوب می‌شود دارد یا نه. بسی از بهترین مردمانی که تاریخ می‌شناسد بی‌دین بوده‌اند. جان استوارت میل^۱ را به عنوان نمونه می‌توان نام برد. و بسی از بدترین مردمانی که تاریخ می‌شناسد دیندار بوده‌اند. از این دست، نمونه‌های بی‌شمار هست. شاید هنری هشتم را به عنوان نمونه بارز بتوان نام برد.

آنگاه که حکومت به حمایت از عقاید به سبب سودمندی‌شان و نه از برای صدق‌شان اقدام می‌کند، این امر، به هر نحوی که ممکن است باشد، همیشه مصیبت‌بار است. به مجرد آنکه این امر انجام شود، سانسور کردن برای کتمان بحث و براهین نامطلوب ضروری می‌شود، و از ترس اینکه «اندیشه‌های خطرناک» میدان بیابد، گمان می‌کنند منع تفکر در میان جوانان عاقلانه است. آنگاه که چنین رسوم غلط را بر ضد دین به کار می‌گیرند، چنانکه در روسیه شوروی به کارشان می‌گیرند، علمای الاهیات می‌توانند بنگرند که این رسوم بد اند، اما اینها حتی آنگاه هم بد اند که در دفاع از آن چیزی به کار گرفته می‌شوند که علمای الاهیات گمان می‌کنند نیک است. آزادی اندیشه و عادت به اهمیت دادن به شواهد بسی بیشتر ارزش اخلاقی دارد تا اعتقاد به این یا آن عقیده جزمی [dogma] الاهیاتی. به تمام این دلایل نمی‌توان تأکید کرد که از اعتقادات الاهیاتی، بدون توجه به صدق‌شان، به سبب سودمندی‌شان می‌باید حمایت کرد.

صورتی خام‌تر و ساده‌تر از همان برهان هست که نزد بسی از افراد خوشایند است. به ما می‌گویند بدون تسلی‌های دین به نحو تحمل‌ناپذیری ناشاد اند. تا آنجا که این امر درست است، برهان آدم ترسو است. هیچ کس جز آدمی ترسو در خوشبختی خیالی بودن را آگاهانه نمی‌گزیند. آنگاه که مردی به زنش گمان خیانت می‌برد، برای او به سبب چشم پوشیدن از شواهد احترام بیشتری قائل نمی‌شوند. و نمی‌توانم دریابم که چرا نادیده گرفتن شواهد در یک مورد باید نکوهیدنی باشد و در مورد دیگر ستودنی. سواى این برهان، اهمیت دین به لحاظ کمک به نیک‌بختی فردی سخت مبالغه‌آمیز است. اعم از اینکه شاد باشید یا ناشاد، به چند عامل وابسته است. بیشتر مردمان به تندرستی و خوراک کافی نیاز دارند. به خوش‌گمانی بر محیط اجتماعی‌شان و دلبستگی به دوستان صمیمی‌شان نیاز دارند. نه تنها به سلامت جسم که به سلامت روان نیاز دارند. اگر تمام این چیزها وجود داشته باشد، بیشتر مردمان، نظام اعتقادی‌شان هرچه باشد، شاد خواهند بود. و بدون اینها، بیشتر مردمان، نظام اعتقادی‌شان هرچه باشد، ناشاد خواهند بود. با نگرستن در مردمانی که می‌شناسم، در نمی‌یابم که در مجموع کسانی که اعتقادات دینی دارند شادتر اند از کسانی که ندارند.

آنگاه که به اعتقادات خودم می‌پردازم، خودم را به گلی عاجز بر این می‌یابم که مقصودی را در عالم ببینم، و باز هم عاجزتر بر اینکه بخواهم که مقصودی را ببینم. کسانی که تصور می‌کنند که جریان فرگشت کیهانی آهسته به کمالی می‌رسد که نزد آفریدگار خوشایند است، منطقاً متعهد به این دیدگاه‌اند که (اگرچه غالباً بر این امر واقف نیستند) آفریدگار قادر مطلق نیست یا، اگر قادر مطلق می‌بود، بدون اینکه دل مشغول وسایل باشد، آن غایت را می‌توانست مقرر کند. من خود هیچ گونه کمالی را نمی‌بینم که عالم به سوی آن برود. به گفته فیزیکدانان، نیرو به تدریج به نحو یکنواخت‌تر توزیع می‌شود و هرچه به نحو یکنواخت‌تر توزیع شود بی‌فایده‌تر می‌شود. به تدریج هر چیزی را که جالب نظر یا

۱. John Stuart Mill: فیلسوف و اقتصاددان بریتانیایی (۱۸۷۳-۱۸۰۶). او پدر تعمیدی غیر دینی راسل بود. - م.

خوشایند می‌یابیم، چون حیات و نور، ناپدید می‌شود - دست‌کم چندانکه به ما اطمینان می‌دهند. کیهان همچون تماشاخانه‌ای است که در آن هر نمایش تنها یکبار اجرا می‌شود، اما پس از آنکه پرده آویخته می‌شود، تماشاخانه سرد و خالی باقی می‌ماند تا اینکه به ویرانه مبدل می‌شود. نمی‌خواهم با قطعیت ادعا کنم که حال چنین است. [زیرا] بیش از معرفتی را که داریم می‌باید مسلم گرفت. تنها می‌گوییم که چنین است آنچه بر اساس شواهد موجود محتمل است. با جزمیت ادعا نمی‌کنم که هیچ مقصودی کیهانی وجود ندارد، بلکه می‌گوییم که به سود اینک مقصودی هست، هیچ شواهدی وجود ندارد.

و همچنین می‌گوییم که اگر مقصودی وجود داشته باشد و اگر این مقصود مقصود آفریدگاری قادر مطلق باشد، آنگاه این آفریدگار نه تنها، چنانکه به ما می‌گویند، رؤف و مهربان نیست، بلکه باید چندان شریر باشد که به سختی تصویرپذیر است.^۱ کسی که آدم می‌کشد تبه‌کار محسوب می‌شود. خدای قادر مطلق، اگر خدایی قادر مطلق وجود داشته باشد، همگان را می‌کشد. کسی که مشتاقانه کس دیگر را با سرطان رنج می‌دهد، آدمی سخت شریر محسوب می‌شود. اما آفریدگار، اگر وجود داشته باشد، در هر سال چندین هزار کس را با این بیماری ترسناک رنج می‌دهد. به کسی که دارای معرفت و قدرتی است که برای درمان کردن کودکانش لازم است و در عوض بیمار کردن آنان را برمی‌گزیند با نفرت می‌نگرند. اما خدا، اگر وجود داشته باشد، این امر را در مورد بسیاری از کودکانش انتخاب می‌کند. کل این تصور از خدایی قادر مطلق که عیب‌جویی کردن از او کفرآمیز است، تنها تحت حکومت‌های استبدادی مشرق‌زمین می‌توانست شکل بگیرد، جایی که حاکمان مطلق، با وجود ستمکاری‌های بُلّهوسانه، از چاپلوسی بندگان‌شان باز هم لذت می‌بردند. چنین است روانشناسی‌ای که مناسب این نظام سیاسی قدیمی است که نابهنگام در الاهیات سنتی باقی مانده است.

درست است که صورتی نوگرایانه از خدا باوری هست که بر اساس آن خدا قادر مطلق نیست، بلکه، با وجود مشکل‌های بسیار، منتهای سعی خود را می‌کند. این دیدگاه، هرچند در میان مسیحیان جدید است، در تاریخ اندیشه جدید نیست. در واقع امر، این را در [تیمائوس] افلاطون می‌توان یافت. گمان نمی‌کنم بتوان اثبات کرد که این دیدگاه نادرست است. گمان می‌کنم تمام آنچه می‌توان گفت این است که هیچ دلیل قاطعی به سود آن وجود ندارد.

بسی از مردمان درست‌کیش [orthodox] چنان سخن می‌گویند که گویی وظیفه شک‌اندیشان است که عقاید جزمی عمومی را ابطال کنند و نه وظیفه جزم‌اندیشان که آنها را اثبات کنند. البته این امر خطاست. اگر می‌گفتم که یک قوری چینی میان زمین و مریخ وجود دارد که در مداری بیضی‌شکل به گرد خورشید می‌گردد، هیچ‌کس نمی‌توانست ادعای مرا ابطال کند اگر محتاطانه اضافه می‌کردم که آن قوری چندان کوچک است که حتی قوی‌ترین تلسکوپ‌ها هم آشکارش نمی‌کند. اما اگر سپس می‌گفتم که، چونکه ادعای مرا نمی‌توان ابطال کرد، شک کردن در این امر از جانب عقل انسان گستاخی تحمل‌ناپذیری است، به راستی گمان می‌کردند که یاوه می‌گوییم. اما اگر وجود این قوری را در کتاب‌های کهن تأیید می‌کردند، به مثابه حقیقت مقدس هر یکشنبه تبلیغ می‌کردند، و در مدرسه به ذهن کودکان فرو می‌کردند، تردید در اعتقاد داشتن به وجود آن به نشانه‌ای از نابهنجاری مبدل می‌شد و شکاک را مشمول توجهات روانپزشک در عصر آگاهی یا مأمور تفتیش عقاید در روزگار پیشین می‌کرد. فرض کردن این امر رایج است که اگر اعتقادی شایع باشد، باید واجد امر معقولی باشد. گمان نمی‌کنم کسی که تاریخ را مطالعه کرده است این دیدگاه را بتواند اختیار کند. کمابیش تمام اعتقادات آدمیان بدوی نامعقول بوده است. در تمدن‌های نخستین شاید حداکثر یک درصد اعتقادات باشد که دلیل قانع‌کننده‌ای بر آنها وجود داشته باشد. اما در روزگار خود ما... در این امر باید محتاط باشیم.

۱. راسل مسئله شر را نافی وجود خدایی قادر مطلق و به تمامی نیک‌خواه می‌داند. - م.

۲. این امر نوعی مغالطه منطقی است. بنگرید به مغالطه توسل به جهل و طلب برهان از مخالفان در کتاب مغالطات. تألیف علی اصغر خندان. قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰ ش. - م.

همگی می‌دانیم که اعتقاداتِ نامعقول در روسیهٔ شوروی یافت می‌شود. اگر پروتستان باشیم، می‌دانیم که اعتقاداتِ نامعقول در میانِ کاتولیک‌ها یافت می‌شود. اگر کاتولیک باشیم، می‌دانیم که اعتقاداتِ نامعقول در میانِ پروتستان‌ها یافت می‌شود. اگر عضوِ حزبِ محافظه‌کار باشیم، خرافاتی که در حزبِ کارگر یافت می‌شود ما را مبهوت می‌کند. اگر عضوِ حزبِ سوسیالیست باشیم، از زودباوریِ اعضای حزبِ محافظه‌کار مات و متحیر می‌مانیم. خوانندهٔ گرامی نمی‌دانم اعتقاداتِ شما چه ممکن است باشد، اما هرچه باشد، باید تصدیق کنید که نه دهم اعتقاداتِ نه دهم نوع بشر به کُلّی نامعقول است. البته آن اعتقاداتِ موردِ نظر اعتقاداتی است که اختیارشان نمی‌کنید. از این رو، گمان نمی‌کنم شک کردن در امری که مدتی مدید درست محسوب شده است گستاخانه باشد، به ویژه آنگاه که این عقیده تنها در بعضی نواحی جغرافیایی معین وجود داشته است، چنانکه در موردِ تمام عقایدِ الاهیاتی مصداق می‌یابد.

نتیجه‌گیری من این است که هیچ دلیلی برای باور داشتن هیچ یک از عقایدِ جزمی الاهیاتِ سنتی وجود ندارد و، افزون بر این، هیچ دلیلی وجود ندارد تا بخواهیم که این گونه عقاید حقیقت داشته باشد. انسان، تا آنجا که دستخوش نیروهای طبیعی نیست، در ساختنِ سرنوشتِ خویش آزاد است. این مسئولیت از آن اوست، و از این رو، فرصت است. ■

کتابشناسی فارسی آثارِ راسل در بابِ دین

کتاب‌ها

- چرا مسیحی نیستم. ترجمه روح‌الله عباسی. تهران: روز، ۱۳۴۷ ش.
- چرا مسیحی نیستم و مقالاتی چند راجع به مذهب و موضوعاتِ مربوط به آن. ترجمه س. الف. س. طاهری. تهران: دریا، ۱۳۴۹ ش.
- چرا مسیحی نیستم؟ ترجمه عبدالعلی دستغیب. تهران: فرهنگ، ۱۳۵۱ ش.
- علم و مذهب. ترجمه رضا مشایخی. تهران: دهخدا، ۱۳۵۵ ش.
- نبردِ دین با علم. ترجمه علی اصغر مهاجر و احمد ایرانی. لس‌آنجلس: بی‌نا، ۱۹۹۳ م.

مقاله‌ها

- «عرفان و منطق». در: عرفان و منطق. ترجمه نجف دریابندری. تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹ ش. صص. ۴۹-۹۲.
- «ستایش انسان آزاد». در: برگزیده نوشته‌های اساسی برتراند راسل. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مهر ویستا، ۱۳۹۱ ش. صص. ۹۹-۱۰۹.